

نویسنده : تور دیقل میمنگی

یادی از تصویرگر بزرگ درد ها و رازهای اسارت و نابرابری پرفیسور غلام محمد میمنگی

تقدیم به روح پر فتوح آزاده مرد میهنم، استاد پروفیسور غلام محمد میمنگی، و آن شهیدان گم نامی که در دام تعصبات من برترجان های شیرین خویش را از دست دادند، و آن انسان های مظلومی که بی هیچ گناهی مجرم اند، و بزرگترین گناه ایشان از بیک بودن، هزاره بودن، تورکمن بودن و غیر آریایی بودن است و بس، که درد ایشان را جز آن که در موقف ایشان باشی، از درک آنچنانی اش عاجزی، که باید است بسوزی تا بدانی که سوختن چیست! ومعنی از دست دادن هویت انسانی خلقی را هم کسی داند که، خود از زمره آنان باشد، و این درد جانکاه را با گوشت و پوست خود تجربه نماید، و بداند که محرومیت از داشتن زبان مادری چیست، و بیگانه بودن با فرهنگ خودی چه معنی را میتواند افاده کند، و محرومیت از حقوق انسانی، در مقام برابری با دیگران چه مفهومی دارد، و خویشتن را همیشه و بی هیچ گناهی مجرم احساس میکند زانکه او از نژاد و قوم برتر درین خطه نیست!! طفلش در مدرسه و خودش در اجتماع همیشه مجرم، و مجبور به آموزش و تکلم به زبان دیگران است، و یا هم مذهبتش را تقیه میکند، زانکه او محکوم است، و در سرزمین آبی اش مهمان ناخوانده!!

هموطن مرا به هر نامی که میخواهی صدا کن ولی بگذار که من آن خود باشم ، همانند آنکه توبه آن خود بودن خویش می بالی و افتخار داری! پس بمن هم این حق را قایل باش، تا باهم در همه، غم و خوشی های میهن مان، در کنار هم باشیم.

بگذار من و تو داشتن موقف متساوی انسانی را فارغ از قید و بند او هام نژادی و قبیلوی، در نظام اجتماع قبول کنیم تا بتوانیم برادر همیشگی و راستین همدیگر باشیم .

من و تو برادریم، به شرطیکه خط قرمز امتیازاتی را که خاصه تو اش ساخته اند، از میان خویش محوسازیم ، و مشترکاتی را که واقعا، همه با هم داریم، در داشتن میهن مشترک و تاریخ مشترک پذیرا شویم !!!!

به امید رهایی به منزلگه درک درد ها ورنج های نابرابری، و ضرورت انسانی باهم بودن و در مساوات زیستن

سلام بر میمنه، آن شهر همیشه سبز آزاد مردان تاریخ

سرزمین زیبایم میمنه! سلام بر تو که صدای فرزند آواره ، و طفل اسیرت، در کاروان اسیران اکیرخان دلاور، و همزمان بی باک و پیا به زنجیرش، ازدامان بخون خفته تو تا قتلگاه کابل آنروز، آن سانی که در آن روزگاران سیاه و شوم با صلابت ایمان و امید به آزادی و عدالت، از اعماق زندان ها و انتهای تحقیرها چون یکی فریاد رسای حق طلبی و خود بودن بر اوج ها بلند، و دژخیمان را لرزه بر اندام انداخت، اکنون نیز آن آوای ماندگار، در سرتاسر این جهنم هستی سوز، از اوج قله های تیربند تا افقهای بلند پامیر و آسمایی، باغریوباد ها و امواج دریاها، آواز پرندگان و گریه کودکان، با نوحه مادران و نعره حق طلبانه مردان همچنان درخروش است، خروش خود جویانه و رستاخیزی که، من گم شده ملتی را در باطلاق نا هنجاری های تاریخ جستجوگر است و این بارتا روز وصل به اصل آزادی و عدالت، هرگز فرو نخواهد نشست!

میمنه! سر بلند باد که میمنه زادگانت، تورا هرگز و در هیچ حالتی به فراموشی نمی سپارند، و از عمق تاریک ترین تاریکی ها هم نام پر شکوه تورا ورد زبان خویشان دارند.

ای تاریخ ای شاهد گیسوسپید گلبانگ هستی و حوادث نا شکیب روزگاران تلخ و شیرین انسانها، بیاد دار که ! میمنه و میمنگی را یارای تحمل اسارت و از خود فراموشی های بی انتها ی روزگاران نیست ، چنانچه توشاهدی که ایشان را ، صد بار هم گر بسوزند، و محترقه اش خوانند، باز هم این عقابان بلند پرواز آزاده، از خاکستر وجود بر باد رفته خود دردم طوفان حوادث قامت افراشته، و تیغ طعنه را به نا مردان و ستمگران خیانت پیشه، به پاس بیدادگری های نامردانه شان حوالت خواهند ساخت، و سرود باز هم ما زنده ایم وزنده خواهیم ماند، مرگ بر ستمگر و جبار را با صلابت بیشتر از پیش بخوانش خواهند گرفت . همانند اینکه اکنون تو شاهد سر افرازی این سرزمین با نام و یاد فرزند فرزانه دیار میمنه غلام محمد میمنگی در صفحات امروز و فردای خویش هستی و خواهی بود.

بیاددارید که عقاب تشنه آزادی در قفس هم به فرزندانش درس آزاد زیستن و خود بودن را تعلیم میدهد ، تا کرگس لاشخوار ، طمع تسلط بر بساط هستی عقاب را به فراموشی بسپارد و یقین دارد که نسل شاهین اسارت پذیر نیست .

میمنه!

فرزندانت! هر زمانی یاد تو را یاد خواهند داشت ، که چگونه دلاورانت در ظلمتگاه تاریخ ، با نثار جان، نگین نام تو را در انگشتر زمان ابدیت بخشیدند، و نامت را از زیر بال خفاشان وحشی و خون آشام، با خون خویش بر سنگ ابدیت تاریخ بنوشتند، و به سمبول آزادی و اسارت نا پذیری زمانه ها مبدل ساختند که تا فرداهای بیکرانه تاریخ تا سرنگونی آخرین برج و باره استبداد در این سرزمین، همچنان ورد زبان آزادیخواهان و آزاد اندیشان خواهد بود.

میمنه !

بیاد دار که میمنه زادگانت نه از راه خواهند گشت و نه هم سردر آستان ابلیس اسارت پیشه فرود خواهند آورد، هر چندی که روزی چند ، آن ابلیس ملعون سایه ننگین خویش را بر افق های تو جاویدانه پندارد!!

میمنه!

تاریخ نیک میداند که ، چگونه سرآزاد مردانت به پای چوبه های دار رفت، و تن روئین تنانت اندر حصار هستی سوز، ظلمت پیشگان به خاکستر مبدل شد!
مگر هیچگاه! تو عقابین لانه آزادی از عظمت وجود آزادگان تهی نبوده ای و نخواهی بود .

یقین دارم که!!!

روزی ابر های سیاه اسارت، در افق های زیباییت دریده خواهد شد و نام تو توأم با کلمه مقدس آزادی ، همچنان ورد زبانها خواهد بود، و شقایق رسته از خون شهیدان راه آزادی و عدالت زینت بخش دشت ود من، سنگ و کوهت خواهد شد، و اسارت رادرین سرزمین خاک سپاری ابدی خواهند نمود.

زنده یاد پروفیسور غلام محمد میمنگی یا سمبول آزادگی و مقاومت تورکان اسیر در نظام قبیلوی افغانستان

نام های ماندگار تاریخ، در جوامع بشری، آن نام هایی اند که، تحریر وطنین تکلم آن ها، نه تنها معرف چگونگی شخصیت، دارندگان آن اسما، بلکه کلید شناخت و معرفت نسل های مختلف انسانی، با اوضاع و احوال اجتماعی، کیفیت حیات انسانی، سرنوشت ملت ها، با تعریف چگونگی روابط و ضوابط حاکم در استمرار حیات خلق ها، در مقاطع مختلف تاریخی شده بتواند .

گشایش باب بحث زندگی و آثار زنده یاد پروفیسور غلام محمد میمنگی، این رزمنده نستوه و شهسوار میادین اندیشه و قلم که از بسا جهات خود، استثنایی و منحصر به فرد است ، خود حکم مراجعه و حضور یابی به آن صفحاتی از تاریخ خونین و آکنده از دحشت و خیانت، و نفاق سرتاسر این سرزمین، بالخصوص بخش های معینی از آن را دارد که، با حوادث شوم زاده آن دوران، در ابعاد داخلی و خارجی خود گره خورده، و حقایق تلخ مرتبط با آن واقعیت ها را در کلیت آنها به نمایش میگذارد.

آن حوادث سیاه و نا خواسته شیطانی که، شکل گیری و قوام پلان شده آنها، بنا به خواست و اراده استیلا گران خارجی، و طاغوتیان قبایلی وابسته به اجانب، در سرتا سر این سرزمین آغاز، و سرنوشت مردم، مسکون در این جزیره مقهور قهر ناخدایان پستی و پلشتی های تاریخ را، تا امروز هم به شکلی از اشکال در اسارت خود دارند، که ما همه باهم، و به شیوه های مختلف، همه روزه در متن آن میسوزیم و درد میکشیم !!

غلام محمد میمنگی !!!

نامی آشنا و تعریف شده در جامعه ما که، هویت و شخصیت فرد مسما بخود را، با هویت و سرنوشت سرزمینی که میمنه اش گویند، و میمنه هم پاره از تن زخمی و هزار پاره کشوری موسوم به افغانستان است، چنان بهم گره میزند که، تا بیکرانه های تاریخ هم ، این دو را از هم جدا نمودن نا ممکن بوده، و بخودی خود، کتاب بس بزرگی را ماناست، که از واقعیت

های تلخ و تکانه‌دهنده مرتبط با سرنوشت شوم مردم ومیهن آن راد مرد سخن میگوید، که محتوای آن را سقوط ارزشها، امحای اعتبارات بجا مانده تاریخی در روابط باهمی باشندگان این سرزمین، اعمال ظلم و بی عدالتی های دور از تصور در برابر مردم، هجوم وحشیانه اجانب، فرومایگی زمامداران، بذرفاق، بسیج تعصب و متعصبین خود بیش بین و تفوق طلب در آن دوران و بعدآن تشکیل میدهد، که طی آن ارزشهای انسانی و ازگون، وانسانیت درسایه جهل، تعصب و خود بیش بینی های موهوم قبیلوی خاکسپاری میشود .

میمنه و میمنگی ها در این میدان تاخت و تازهای بیرحمانه، سرنوشت خاص و ویژه خود را دارند که چگونگی آن حقایق جانکاه تاریخ را در رابطه با مردم و سرزمین میمنه و دیگر خلق های ستم دیده و محکوم کشور ، هیچ کتابی هم ، با هیچ عنوانی گویا تر و رسا تر از این واژه ترکیبی، نه هجایی (ع- لام- م- ح- مد- می- م- ن- گی) بازگو نموده نمیتواند، چنانیکه این نام به تنهایی خود قدرت تصویرگری بی واسطه آنها را با خود دارد، و خود بی زوال ترین شارح مظلومیت های معصومانه، دوران تصور و تعریف همه جانبه مردم وزادگاه او، و دیگر مردم این سرزمین، در رابطه با ستمگری ها و معامله گریهای جباران خودی، و مهاجمین محیل اجنبی است که، در برابر آن همه انواع ایثارگری های بیدریغ مردم در راه رسیدن به آزادی و عدالت بی اثر میشود.

پروفیسور غلام محمد میمنگی فرزند دردها ورنج های بیکران مردم وزمان خویشتن بوده، و عصاره حیات او، خود محصول بی چون وچرای لابراتوار زمان، با فجایع صورت گرفته در متن آن است که، از دوران طفولیت تا آخرین لمحات عمر خویش شاهد آنها بوده و خود در کوره های آتشین تجارب ناشی از آن جنایات پخته و آبدیده میگردد.

این میمنه زاده بی باک و با تدبیر که درسهای معلم و مدرسه روزگارش را به دقت آموخته ، و از بکار گیری آموخته هایش در راه رسیدن به سعادت آزادی و عدالت حقیقی، یک لحظه هم در زندگی خویش غفلت نورزید، از همان بدو تولدش، ناظر شکل گیری وقوام زشت ترین حوادث نا خواسته پیرامونی در رابطه با زندگی خود و مردمش بود که، یکی پی دیگری در حالت زایش و شکل گیری آمیبی خود قرار داشته، و سر نوشت مردم را به گودال تباهی سوق میداد، و هیچ دست غیبی هم که مانع از تداوم آنها شود پدیدار نه بود .

آن دوره سیاه و قیر اندودتاریخ که، بسط نفاق و پراگندگی میان خودی مردم و حاکمیت زمامداران بی کفایت و مزدور، در سرتاسر منطقه اعم از تورکستان و افغانستان، مشخصه

اساسی آن است و نبود دولت های مستقل ملی در افغانستان ، وفقدان دولت های با اعتبار ملی، بمعنی واقعی آن، درسرزمین پهناورتورکستان اعم از خیوه ، خوقند، بخارا ، بلخ ، تخارستان ومیمنه که، کفایت پاسداری، ازوحدت ملی، تمامیت ارضی، استقلال، ارزشهای انسانی ودیگر مواریث تاریخی وتمدنی، آن سرزمین پهناورر اداشته باشد، حقیقت بلا تردید آن روزگاررا تشکیل میدهد که، با گذشت هرروزی شیرازه های هستی مردم را بیشتر از پیش گسسته ترساخته، وبه یک حالت فجیعی در میآورد که تاریخ هرگز منتظرش نبود!!

که در نتیجه تورکستان معدوم از جغرافیای روزگار میشود وافغانستان مثله شده همانند زباله دان بی عدالتی ها در تاریخ باقی میماند که جاهلیت قبیلوی را به افتخار وسمبول هستی خویش مبدل میسازد، که تا اکنون هم این جهنم با همان خصوصیت خود بر پا بوده، وجلادان غارتگر از سراسر جهان با همکاری های جلابان جان وناموس مردم مصروف اندام بری وآتش سوزی آن اند .

دولت های تاراجگر غیر مردمی،به مرجع بیداد ودولت مدار وجدان باخته، به عفریت بیداد گر،مال اندوز وعشرت طلب مبدل شده، ودین الهی هم با جدا شدن از صلابت نجات بخشی خویش، وسیله بود در دست شیادان وستمگاران، که روحانی نمایان سالوس وبی ایمان از دین شمشیری برای ستمگاران ساخته بودند وبس، تا بندگان خدارا همچنان با نام دین اسیرخویش سازند واز عصاره های هستی خلق وسایل عیش وطرب زندگی های ننگین خویش فراهم نمایند.

فقروجهل روبه فزونی بود وچپاول گری زورمندان، قانون حاکم وبی قید وشرط زندگی مردم ، و تلاش جانبازانه عده محدودی هم هرگز بجایی نرسیده، ووحدت از هم گسیخته مردم ، راه پیوند های دوباره را از یاد برده وروز تا روز عمیق تر میشود .

باا لطبع در چنین اوضاع واحوال آشفته، هجوم لاشخوران طماع وگرسنه روس، انگلیس، چین،پارس با استشمام بوی نفرت انگیز نفاق وپراگندگی در میان مردم تورکستان باستان، از هشت جهت آغاز، ودرحالت اوجگیری برق آسای خود بود،که از کوه پایه های هندوکش تا ماورای قفقاز واورال، ازحوزه های تبت تا دریای خزررا، آماج حملات خویش قرار داده، و روز تا روزبر ابعاد آن فزونی به عمل میآمد.

این تهاجمات گسترده وهماهنگ ، یکجا با تزايد روز افزون نفاق وخصومت های میان خودی واوج گیری حیات ملوک الطوائفی، فضای زندگی تورکان را سیاه وسیاه تر، ونیروی مقاومت خلق ها را در مناطق مختلفه آن ، بجای بسیج بر علیه دشمنان خارجی ومهاجم ،

در بسا حالات به نفع دشمنان وبر علیه همدیگر قرار میداد، چنانچه تاریخ زمان حیات دشوار و دردآور استاد غلام محمد میمنگی از نمونه های اینگونه عملکرد های نا بخردانه در میمنه، سرپل، اندخوی، آقچه، بلخ، سمنگان، بغلان، قندوز، تخارو بدخشان، خیوه، بخارا، خوقند مالامال بوده و علت العلل اکثریت بدبختی های آن دوره و بعداز آن را تشکیل میدهند.

نفاق و پراگندگی جاری و رشد یابنده در میان مردم، یکجا باگسترش حملات وحشیانه مهاجمین روس و قبایل افغان با حمایه و پشتیبان انگلیس در منطقه، از هر استقامتی بلاد تورکستان را یکی بعد دیگری از نعمت آزادی و استقلال محروم و تجزیه نمود، البته خاقان های چینی و قاجاریان حاکم برپارس نیز ازین چپاول بزرگ تاریخ بی بهره نمانده و هر یک نصیب و قسمت خویش را بدست آوردند که، بحث کنونی ما گنجایش توضیح مفصل آن وقایع درد ناک را، درچگونگی مثله شدن تورکستان، درخود ندارد، و بیشترین توجه ما معطوف به وقایع تورکستان جنوبی میباشد که، بعد ها با نام گذاری مناطق مختلف تورکستان برحسب نام کشوری که آنرا اشغال نموده بود، چون تورکستان روسی، تورکستان چینی، این قطعه تورکستان هم مسما به تورکستان افغانی گردید، که تا واسط سلطنت محمد ظاهر شاه هم به همین نام یاد میگردید. سرنوشت تورکستان جنوبی در این گپرو دارویژگی های مختص بخود را دارد که با سایر مناطق تورکستان اندکی متفاوت است، زیرا تورکان ساکن درین مناطق از صد ها سال بدینسو از لحاظ سیاسی و تاریخی که داشتن دین مشترک و سرنوشت سیاسی مشترک، پایه و اساس آنرا تشکیل میداد، با مردمانی که در جنوب هندوکش تا کرانه های رود گنگا و سند متوطن بودند دارای روابط طولانی مدتی بودند که گاهی هم در سایه توحید دینی و وحدت تاریخی در قلمرو حاکمیت های بزرگ دولتی، خودها را چندان جدا از هم احساس نمیکردند، روی همین ملحوظ زمانی که شیرازه های زندگی مردم سایر نقاط تورکستان در حال از هم پاشیدن بود، و نیرو های استعماری از هر استقامتی در حال تنگ ساختن حلقه محاصره بر گرد همه مردمان این منطقه آسیا بودند، مردم مسکون درشمال هندوکش خویشتن را با خلق های جنوب هندوکش هم سرنوشت و در سایه اخوت اسلامی و همزیستی طولانی مدت تاریخی از دوره های کابل شاهان تا سلسله های، تگین شاهی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، تیموری، شیبانی، بابر، افشاری غیره تورکان حاکم در منطقه، برادر واقعی خویش احساس نموده و به استقامت ایشان دست دوستی دراز نمودند تا باشد که سرنوشت خویش را از اسارت بدست دیگر اجانب غیر دین وار هانند !.

چنانچه کمک همه جانبه حاجی بیگ خان مینگباشی، سپهسالار لشکر ازبیکیه نادر افشار، یکجا با نور محمد خان غلزایی و لشکریان قزلباش اردوی نادر شاه افشار در ایجاد و استقرار دولت ابدالی توسط احمد شاه ابدالی، آمدن نمایندگان تورکستان جنوبی به دربار تیمور شاه ابدالی، و شاه زمان پسر تیمور شاه به دادخواهی و طلب کمک در برابر چپاولگری های حکام خود کامه، و بعدها حمایت ایشان از امیر دوست محمد خان، امیر شیرعلیخان، امیر عبدالرحمان خان، شاه امان الله خان در اعلان و تداوم جهاد، و قیام استقلال بر علیه انگلیس ها بهترین گواه این مدعای ماست!!

روی همین ملاحظات است که مردم این ساحات تورکستان همیشه روی داشتن مناسبات دینی و تاریخی با باشندگان ساحات جنوب هندوکش حساب میکردند، تا اشغالگران و چپاولگران بی رحمی که روزی همه هستی انسانی ایشان را از آنها سلب نمایند، چنانچه دردوره های زمامداری عبدالرحمان خان و بعد از آن اتفاق افتاد و مردم با حسرت از امیدی که بنام اخوت دینی و تاریخی بسته بودند، نادم بودند ولی راه های عقب گشت همه مسدود بود و دام بلا از هر سویی برپا!!!

در این میان میمنه با میمنگیان با شهامتش سرنوشت حسرتبار و جداگانه دارد که، بیشتر از هر مکان دیگری آماج حملات دشمنان واقع گردیده، و امیران آزاده و با تدبیر آن، در پناه خصایل نیک، شجاعت، آزادیخواهی و حریت پرستی مردم میمنه، و همکاری های بی دریغ دیگر مردم تورکستان، آنچه را که طی ده ها سال از آسیب بسا دشمنان در امان نگهداشته بودند، در نهایت با هجوم های همزمان و پلان شده روس از یک جانب و افغان، انگلیس از جانب دیگر، از دست داده، و مصائب بس بزرگی راکه هرگز در تصور آن نبودند متقبل گردیدند که دامنه آن تا هنوز هم ادامه دارد .

حملات پلان شده، از هر استقامتی با طمع تصاحب جان و مال مردم میمنه آغاز یافت، فتنه و آشوب از درون و بیرون شروع به شکل گیری و رشد سریع خود نمود، فرصت طلبان دین فروشی هم بودند که آرام نه نشسته، و مطاع ننگین سقوط باور مردم را در ازای امتیازات نا چیزی به تجاوز گران عرضه میداشتند، خائنین دین فروش و خدا شناسی بنام های، سید دیوارسوار، مفتی شرع، پیر پلنگ پوش و غیره سر بر افراشته و در میان مردم ساده دل و با ایمان میمنه شروع به کشت زهر بی باوری ها نمودند، مدعیان امارت هم بیکار نه نشسته گاهی با این و گاهی هم با آن بنای معامله گری و جور آمد های نا عاقبت اندیشانه بر علیه همدیگر را بنیاد گذاشته و سر نوشت میمنه و میمنگی ها را به عنوان آخرین دژ تسخیر

نا پذیر تورکستان در هم شکسته و آنچه را در سایر نقاط تورکستان جنوبی بر سر مردم آورده بودند، بالای مردم میمنه نیز نازل ساختند.

پرفیسور غلام محمد میمنگی فرزند این شرایط دشوار زندگی مردم خود است که از یکسو، اولین مراحل محواستقلال و آزادی سرزمین اجدادی خویش، یعنی تورکستان و بالآخره میمنه را با چشم سر به نظاره میگیرد، و از جانب دیگر شاهد شکل گیری ده ها جنایتی است که، در آن دوره تاریک اتفاق می افتد، که ما بعضی از بر جسته ترین آنها را ذیلاً یاد آور میثویم تا شمه از اوضاع و احوال آوان تولد و بعداز تولد میمنگی را تا زمان مرگش طور اجمالی باز گو نموده باشیم:

1 - حملات نائب محمد علم خان ظالم و حریص بی مروت، نماینده نظامی امیر شیر علی خان بالای قندوز، بلخ، میمنه، سرپل، اندخوی و آنچه با زیر پا نمودن همه تعهداتی که امیر شیر علی خان با مردم این مناطق و دیگر مردم تورکستان بسته بود، و خیانتهای اهل دین چون سید دیوارسوار بر علیه مدافعین شهر میمنه، در گرماگرم شدید ترین حملات دشمن که، با پخش توطئه دینی، مبنی بر رفتن و ریاضت کشیدن چهل روزه محمد علم جلاد در روضه شاه ولایتمآب، و اجابت دعای او مبنی بر گشایش میمنه توسط او، ذهنیت مردم متدین میمنه را زهر پاشان نمود، و تبلیغ هدفمند این پروپاگند که، پیشقراولی سپاه اورا این بار خود حضرت علی دارد، نه کس دیگری، یعنی علمبردار لشکر مهاجمین خود علی است، منجر به دست برداری عده کثیری از مردم متدین میمنه از جنگ و مقاومت بر علیه مهاجمین، و تسلیمی خونبار شهر میمنه به نایب محمد علم شد، و سید مذکور جام مسینی رادر وسط حیات خانه خود سر چپه گذاشته و همی جاززدی که، هر آنکسی که به خانه او پناهنده شود در امان خواهد بود، زیرا که این جام بمثابه گنبد آسمانی غیر مرئی است که همه را به زیر خود پناه میدهد، والی شمشیر علی است و گردن سرکشان، که در نتیجه امیر محمد حسین خان امیر میمنه به دست محمد علم اسیر و شهر میمنه هم، همه غارت و مردم آن برای چندین شبانه روز قتل عام گردیدند، تا آنجا که سر زنان خشک تراشیده و پستان های ایشان بریده شد. چنانچه شمه از این فجایع را ما در امیرنامه ذوالفقار که اثری منظوم از شاعری بنام ذوالفقار است که در رکاب امیر عبدالرحمان در جنگ ها حضور داشته چنین میخوانیم:

درآمد جوانان میان حصار

به شمشیر ونیزه بفرمود کار

زپیش سپاه میزدند از بیکان

به خشت و به سنگ و به چوب و کمان
فراوان بکشتی ز افغان سپاه
به خندق فگندی همی مرده ها
به آخر درآمد به شهراندرون
تمام سپاه چو دریای خون
کشیده همه تیغ خونخوار را
به خون شست آن شهر و بازار را
چکاچک شمشیر شیران مست
ز چرخ چهارم همی میگذشت
زهر کوچه آمد صدای خروش
تو گویی شده شهر یکسر به جوش
غریو زن و کودکان شد بلند
چو بر آتش تیز افتد سپند
جوانان همه بر کشیده سنان
به قتل آوریدند زن و کودکان
به بندوق و شمشیر زد بی دریغ
چو بره کشیدند همه زیر تیغ
به کوچه به بازار شدی موج شان
ز بس خون بریزید از تورکیان
سر آدم اندر همان موج فرار
حبابی چو خیزد ز سیل بهار

شده زورق تن برآن رود خون
هزاران هزار و همه سرنگون
ویا آنکه شد لاله زار بهار
بگردند گلگون همه شهر و بار
ویا آنکه دهقان فالیزگر
بکاریده فالیز آن شهر و بر
ویا ارغوان رشته بر میمنه
شده نوبهاری به صد د مد مه
گریزنده از پیش و قاتل زپی
چو آتش که افتد بر خشک نی
به بندوق میزد ستاده به او
سنان دیگر میزدش کینه جو
زتیر و کمان در گرفتی تنش
بسوزیدیک سر چو هیزم به غش

و آنکه قصاب خنجر میان
هزاران زمیشان کند ذبح شان
همه پشت بر پشت سازد قطار
همه سر بریده شود توده وار
ویا آنکه نجار بر نخل زار
شجر را فگنده هزاران هزار

جوانان افغانستان مثل فیل
شده مست وجوشان چو دریای نیل
کف آورده بر لب ز قهر و غضب
محاسن به دندان گرفته به لب
چنان میزدند تیغ بی دریغ
چو الماس رخشان ز تاریک میغ
زکشته شده پشته ها هر طرف
ابر رود خون موج صف به صف
تو گویی قیامت شده آشکار
شده حشر بر میمنه روزگار
به مانند روز حساب پسین
پدر مر پسر را نبودی معین
زن از شوهر خود ندارد خبر
زمادر پسر دختر هم از پدر
همه مانده در حال خود مضطرب
بر ایشان شده روز روشن چو شب
بگفتی زن وکودکان الامان
به چرخ چهارم رساندی فغان
در آنروزگشته عیان رستخیز
کسی زنده ماندی اندر گریز
برآمد ز شهر و به صحرا شتافت

چو دخت غزالان پناهی نیافت
ز صبح گاه همی تا دم نصف روز
بفرمود اعلم زدرد و زسوز
که سازند قتل و نبخشم امان
دلّم پر زخون است از ازبیکان
نمانید کودک و زن و مرد را
هلاکش نمایید حال تبا
بفرموده نامور فوج او
در آورد خون عدو را به جو
چنان جنگ هر گز ندیده کسی
اگر چند داستانها شد بسی
بشد میمنه ناپدید از دخان
زبس گرد و افغان بر آمد چنان
زمرده شد بسته راه و گذر
کسی را نیابید بر شهر و بر
به شهر اندرون موج زن بود خون
شده کشتی تن بر او سر نگون
بسوزید آن شهر یکسر تمام
زن و مرد گشتی همه قتل عام
اگر چند ازبیک امان خواستند
جوانان ز قهر و غضب میزدند

دگر باره اعلم منادی نمود
به افواج خود آن دلاور زجود
که ای شیر مردان با ننگ و نام
به تالان دشمن کنید ازدحام
بفرمان آن ناموردر زمان
سپاهش به تالان گشادی عنان
گرفتند اسباب دشمن تمام
ببردند یکسر به سوی مقام
غنیمت گرفتند ز اندازه بیش
ببردند یکسر به مأوای خویش
به اول به توران زپور پشنگ
بماندی به عالم بسی نام و ننگ
به ثانی ز اعلم به توران زمین
نشان ماند هم ظلم و عدل این چنین

.....

2- حملات پیهم سردار محمد اسحاق خان و امیر عبدالرحمان خان بالای میمنه و محاصره
های طولانی مدت شهر میمنه که، پیامد آن شکست امیردلاور خان و از دست رفتن استقلال
میمنه را در پی دارد که، با همت امیر دلاور خان وحدت دوباره آن تأمین گردیده بود.

در این مرحله نیز خیانت مفتی اعظم میمنه و عده دیگری از روحانیون دین فروش که از
پشت به مدافعین میمنه خنجر زده و با فرستادن نامه به سردار اسحاق خان او را به فتح میمنه
تشویق نمودند، دلاورخان را که مردم میمنه بنا به محبتی که با او داشتند اکیرخان
میخواندند، محکوم به شکست نمود، که در نتیجه آن میمنه یکبار دیگر تاراج، و دلاور خان
یکجا با عبدالباقی خان مینگ باشی پدرپروفیسور غلام محمد میمنگی و صد ها خانواده

دیگراعم از زن و مرد، خورد و بزرگ، از بزرگان میمنه که خود غلام محمد، طفل شش ساله نیز در ترکیب آن شامل است، به قسم اسیر و گروگان، به کابل فرستاده میشوند، آنها با پای پیاده و توبره از خاک بالاحصار میمنه بر گردن ایشان آویخته، که بالآخره هم بعد از رسیدن اسرا در کابل بر خلاف تعهدی که امیر جبار با ایشان بسته بود، مردان را همه سربریده و به همان خاکی که با خود آورده بودند مدفون میسازد، که آن توده اجساد شهدای بیگن تا امروز هم بنام تپه بلخک مسما و در عاشقان و عارفان کابل موجود است، که پدر او یعنی عبدالباقی خان مینگ باشی نیز در میان ایشان میباشد!!!

3- شهادت میر محمد حسین خان، با دستان کثیف سردار محمد اسحاق طی یک دسیسه نا مردانه در شهر مزار شریف که به بهانه مذاکره دعوت و سر به نیست میشود .

4- سر نوشت غرور آفرین آخرین سنگر دار شهر میمنه، میر محمد شریف خان، فرزند میر حسین خان که، با ابا و ورزیدن از جنگ بر علیه برادران هزاره، با دعوت سرتاسری مردم تورکستان در کمک نمودن به برادران هزاره، و شتافتن جوانمردانه اش به کمک مدافعین بامیان و دایکندی، گیزاب، بهسود، یکاولنگ و غیره که، بدبختانه سودمند واقع نشد و قبل از رسیدن او اشغالگران آن مناطق را فتح نموده بودند، و او چون شیر زخمی در بین دو دشمن روس و افغان محاصره و اسیر دست دشمن شد و مردانه جان باخت .

5- پنجمین جنایت تکانهنده و ناموس فروشانه در تاریخ که میمنگی فقید شاهد آن بود:

- فاجعه تاریخی و نا مکرر غرجستان که لشکریان امیر عبدالرحمان با فتح آن منطقه پر غرور و سرکوب مردم آزاده بامیان، بهسود، گیزاب، دایکندی، دایچوپان، کهمرد، سیغان، جغتو، جاغوری، ارزگان و غیره مرتکب گردیده و نام ننگین خود را ثبت ابدی تاریخ نمودند، که تا روز ابد هم فراموش تاریخ نمیشود که چگونه، ناموس فروشان غارتگر فرزندان نکور و اناث خلق غیور هزاره را بر اساس وثیقه شرعی در محاکم خلاف شرع خود به سیکه ها، هندوها و دیگر تاجران انسان به قسم برده و کنیز به فروش میرسانیدند و از بابت آن مالیه و زکوة هم میدادند، که حتی اسباب اعتراض دولت انگلیس را فراهم آورد .

6- تلاش های ناکام آزادیخواهانه و اجنبی ستیزانه مردم میمنه با قرار گرفتن در کنار سردار محمد ایوب خان غازی و کمک نمودن به آزادیخواهان جنگ میوند، که بعداً با انتقام گیری بی رحمانه عبدالرحمان خان و جانشینان او مواجه شدند .

7- فاجعه سر کوب مشروطه خواهان اول توسط امیر حبیب الله خان:

- شکل گیری نهضت مشروطیت و نقش فعال غلام محمد میمنگی در پروسه سازماندهی این جنبش که منجر به تحمل ده سال زندان برای او، و از دست رفتن جان ده ها تن دیگر گردید، که در دم توپ پارچه پارچه شدند، خود فاجعه دیگری است که غلام محمد میمنگی شاهد مستقیم آن بود، و تأثیرات این جنبش جانمائی کلیه تحركات عدالتخواهی و ترقی جویی کشور را، از آن روز تا امروز تشکیل میدهد .

8- شرکت در قیام استقلال و ایجاد افغانستان مستقل و مترقی:

- شرکت فعال غلام محمد میمنگی در تنظیم و شکل دهی فعالیت های استقلال طلبی و جنبش استقلال خواهی کشور، در ترکیب آزادیخواهان، بر علیه استعمار گران انگلیسی، که منجر به وقوع پیروز مندانه جنگ استقلال ورهائی کشور از اسارت انگلیس ها شد .

سهم گیری فعال و پرافتخار میمنگی در راه ایجاد یک افغانستان مستقل و مترقی که عدالت اجتماعی و سیر به سوی یک زندگی متمدن و متناسب با معیار های پیشرونده جهان، اساس آن باشد، از افتخارات بزرگ و فراموش ناشدنی حیات غلام محمد میمنگی است، که تراژدی سرنگونی آن سیستم سیاسی با دسایس داخلی و خارجی و باز گشت به دوره تاریک و قهقرایی دیگری که همه دست آورد های آن دوره را به باد فنا سپرد را نیز شاهد میباشد .

8- فاجعه سقوط و سر کوب نهضت امانی و رویکار آمدن آل یحیا در حاکمیت سیاسی

کشور:-

حضور و ختم حیات او در دور دیگری از سیادت نظام قبیلوی ، با رویکار آمدن آل نادر و شروع یک دور دیگری از جلادی های هاشم خانی، شاه محمود خانی، محمد گل مهمند و دیگران که منجر به شکل گیری بدترین فجایع درین سرزمین گردید و تا هنوز هم به اشکال مختلفی ادامه دارد.

9 – فجایع مرتبط با قتل عام، شکنجه و تحقیر مردم تورکستان جنوبی و شمال کابل بعد از

سقوط حاکمیت ده ماهه امیر حبیب الله کلکانی، توسط نادر شاه و برادرانش، و حادثه مهر نمودن قرآن پاک، مبنی بر متارکه جنگ و عفو عمومی با امیر حبیب الله کلکانی، و بعدا کشتن نامردانه شهید کلکانی، توسط قبایلی های جنوب کشور، و بذر بدترین تخم نفاق در بین باشندگان این سرزمین، که همه را زنده یاد میمنگی خود شاهد بود.

- 10- فاجعه قتل نا مردانه غلام نبی خان چرخى وفاميل او توسط نادر جلاد و برادرانش.
- 11- فاجعه اعدام ميرمحمد ولى خان دروازي و عده كثيرى از اعضاى نهضت امانى توسط نادر و برادرانش .
- 12- حادثه قتل نادر توسط شهيد عبدالخالق هزاره و مثله شدن او و همه اعضاى فاميلش توسط باز ماندگان نادر در حضور مردم.
- 13 - فاجعه سر كوب آزاديخواهان توركستان و بخارا تحت رهبرى شهيد ابراهيم بيگ لقى در كرانه هاى جنوبى دريائى آمو و مناطق شمال افغانستان، به نفع روس هاى اشغالگر، و پايان بخشى آخرين نقطه اميد مردم توركستان به اعاده استقلال از دست روسها، كه اين خود ننگين ترين اقدام ضد اسلامى، و ضد انسانى آل يحيى در تاريخ است.
- 14- فجايع مرتبط با سر كوب اعتراضات عدالتخواهانه مردم توركستان جنوبى كه بر عليه بيدادگرى هاى عمال دولت قبايلى آل يحيى در آن مناطق صورت ميگرفت، و آغاز يك دور ديگر تحقير و شكجه را، يكجا با تصرف دارايى هاى منقول و غير منقول مردم، و كوچ دادن هاى اجبارى از خانه و كاشانه آبائى مردم آن مناطق، از ميمنه تا بدخشان را به بار آورد كه شمه از آن را مرحوم غبار در جلد دوم تاريخ افغانستان در مسير تاريخ ياد آور ميشود كه مصادف با آخرين روز هاى زندگى پروفيسور ميمنگى است .
- 15- آغاز فاجعه پشتونيزه سازى كشور با اجبارى نمودن تدريس شاگردان مدارس به زبان پشتو در مناطق غير پشتون نشين از بيك، تاجيك و هزاره، توركمن و غيره با ممنوعيت بخشيدن استعمال زبان فارسى و توركى در ادارات دولتى و اجبار نوشتن عرايض به زبان پشتو و صدور احكام به زبان پشتو .
- 16- ويران سازى اماكن تاريخى و باستانى توركستان جنوبى ويا توركستان افغانى چون ارگ امارت ميمنه، بالاحصار قندوز، ارگ اندخوى، اماكن تاريخى بلخ و امثالهم .
- 17- غارت مهاجرين توركستان كه از دست روس ها به افغانستان پناهنده گرديده بودند و شكجه نمودن ايشان با بد ترين شيوه هاى غير انسانى و غير اسلامى.
- 18- از بين بردن آثار مكتوب توركى از بيكى و ممنوع ساختن تدريس و تدريس به زبان هاى توركى و سوزانيدن هزاران جلد كتب با ارزش به اين زبان.

اینها همه و همه بخشی از آن حوادث شومی اند که زندگی دوران طفولیت، نوجوانی، جوانی و پیری میمنگی را تا زمان مرگ حسرتبارش بخود اختصاص داده و از او یک دایرة المعارف کامل جنایات انجام شده درین سرزمین را بوجود میآورد که مراجعه به آن ها در حقیقت کلید مراجعه و گشایش اغلب فجایع دیروز و امروز جامعه ماست که بدون درک، تحلیل و ارزیابی دقیق آنها نا ممکن است که راهی برای عبور ازین برزخ دوزخی جامعه خود دستیاب نماییم .

با در نظر داشت حوادث فوق الذکر و حوادث ناگفته دیگری که ، همه و همه به شکلی از اشکال در پروسه حیات و شکل گیری شخصیت استاد میمنگی مؤثر بوده اند، ما می بینیم که این نابغه بی نظیر کشور و مردم ما واقعاً دارای ویژگی های ذاتی مختص بخود است که تسلیم ناپذیری و اسارت نا پذیری پویا و شجاعانه، جوهر و هسته اساسی آنرا تشکیل میدهد، و همین خصیصه ذاتی اوست که از او چنین یک شخصیت ماندگار در تاریخ کشور ما و منطقه ساخت، و نامش تا بیکرانه های تاریخ همچنان زنده و حاضر در کلیه مقاطع مبارزات دادخواهانه مردم ما قرار داد .

زندگی در اسارت ، فقدان پدر، حقارت دوری از زادگاه پدری و اجبار اقامت در زیر نظارت دژخیمان و جلادان که، هجوم های بی وقفه و ویرانگر انگلیس ها ، سکه ها و پارس ها یکجا با مداخلات پنهان و آشکار روسها مشخصه اساسی آن دوران است خود فصل دیگری از زندگی آن انسان حساس و هوشیار تاریخ است که از رنگ ها سنگر آراست، و قلم موی نقاشی را به شمشیر آخته مبدل نمود و با خامه اش جبهه را کشود که هیچ جهانگشایی به صلابت و بزرگی کار او چنین جبهه پایدار و ماندگار تاریخ را نگشوده بود، همانند آنکه میمنگی، این جبهه خامه و رنگ را ، در نبود هیچ وسیله ، آنهم در اسارت وحشی ترین اسارتگران تاریخ بر کشود.

افتتاح این مکتب بی زوالی که میمنگی با سحر رنگ ها، و اعجاز قلم مو، با بکار گیری واژه ها در رابطه با بیان عوامل بیداد گری، و نیازمندی تغییر در این اوضاع و احوالی که یک نظام قرون اوسطایی غارتگر، و بی رحم تمرکز یافته در وجود یک حاکمیت قبیله سالار وابسته به اجانب، که همه هستی مردم را در اسارت خود دارد، و کلیه مفاهیم زمامداری یک کشور را مساوی میداند با به بردگی کشانیدن بی چون و چرای مردم مظلومی که در قلمرو اقتدار ایشان قرار دارند، چندان هم کار ساده و روانی نبود که بخودی خود انجام می یافت، چنانیکه با دست های توانمند او به تاریخ سپرده شد، و مسما به مکتب هنری و فرهنگی پروفیسور غلام محمد میمنگی گردید، که در حقیقت صدای همیشه بلند، ترقی خواهی

ومدرنیزه طلبی خلاق و عدالت جویانه درین سرزمین است که فریاد مظلومیت خلق های ستمدیده سراسر کشور، بالخاصه مردم محکوم و تحقیر شده تورک در بین قلمروی را که اکنون افغانستان نام دارد در خود منعکس میسازد، و پساوند نام میمنه با نام او خود گویا ترین اثبات این مدعاست که ازین طریق، پیام ماندگاری زادگاهش را به تاریخ حوالت میکند .

بیایید یک لحظه در پیش خود مجسم کنیم که این طفل اسیرتورک در زندان حاکمیت جبار و بی عاطفه عبدالرحمان خانی چگونه توانست که خودراتا این مقام والای معنوی نایل سازد، که هم رسام و نقاش بی بدیل زمان خود باشد، و هم منادی بی باک و با کیا ست خواستهای عدالت خواهانه مردم خود که، با ممکن ترین شیوه این امر را همیشه برپا نگهدارد!

تا بدین ترتیب بتواند فریاد های دادخواهانه خلقی ستمدیده واسیر، و بازندگان افتخارات عظیم گذشته ها، درکارگاه بی رحم تاریخ را که، حوادث شوم روزگار، در نتیجه نفاق های نا بخردانه میان خودی و بی کفایتی زمامداران خود کامه وجبار، اورنگ آزادی را از فضای هستی ایشان ساقط ساخت، و تمادی شوم آن تا کنون هم آذین بند تقدیر سیاه و عاری از امید ایشان در گذرگاه تاریخ است ابدیت بخشد .

وقتی که ما نام از غلام محمد میمنگی بمیان میآوریم ، بخودی خود، صفحاتی از تاریخ درد ها ورنج های بیکران مردم مسکون، دریک جغرافیای سرکش و اسارت نا پذیری ، موسوم به میمنه را در برابر خود گشاده می یابیم که، در طول تاریخ، همواره معروض به حملات انتقام جویانه اشغالگران بوده ، و هیچ گاهی هم سر تسلیم به آستان دشمنان خود نسائیده است ، زمانی سکندر یونانی را در پشت دروازه های خود زمین گیر میسازد وزمانی هم فرزندان او با اعراب تا آخرین سنگرچنان میجنگند واز آزادی خود دفاع میکنند، که آن فاتحین بعد از تسخیرش به خاکستر مبدل میسازند، تا آواز انسان از دشت و دمن آن محوایدی گردد و نامش را شهر محترقه می گذارند.

اما میمنه ومیمنگی ها باز هم زنده می مانندوسر بلند زندگی میکنندو ده ها بار دیگر هم با دشمنان مختلف از استقامت های مختلفی دست وپنجه نرم نموده وجوهر هستی خویش را در تبلور آزادی و آزاد زیستن به نمایش میگذارند، هر چندی که با تأثیر پذیری از شرایط دوران و حوادث مرتبط با آنکه متحمل مصایب بس بزرگی تا سرحد از دست دادن آزادی واستقلال خویش میشوند، ولی هرگز اندیشه آزاد بودن و آزاد زیستن را از یاد نمیبرند که دوران حیات ومبارزات پروفیسور میمنگی بخشی از تاریخ این سرزمین ومردم شجاع آن در مقام رزم

وستیز در جهت دفاع و پاسداری از آزادی و استقلال ایشان است که ، تاریخ هرگز هم نمیتواند فراموش کند.

باز هم تکرار میکنم که نام میمنگی بخودی خود یک تاریخ است و صرف شنیدن آن ، برای اهل بینش و بصیرت کافی است که، هزاران صفحه مرقوم با خون پاک ترین انسانهای، این جغرافیای بیداد و ستمگری را در برابر خود ، یکبار دیگر مفتوح یافته ، و علت العلل بد بختی ها و سیه روزی های ممتد و نا فرجام تاریخ درین سرزمین را به وضوح دریابد!!

داستان زندگی غلام محمد میمنگی، از آن جمله حکایه های شخصیت پردازانه و تخیلی با قهرمان سازی های کاذب و من در آوردی، در انطباق با روان اجتماعی، قهرمان پرستانه قبیلوی، درورای واقعیت هانیست که، در سرزمین ما، با هدف ارضای غرایز خود بزرگ بینی های مرسوم قبیلوی، و تحمیق توده های مردم بدان رو آورده میشود، که در نتیجه آن از گاه کوهی میسازند و از یک آدم بی همه چیز و گاهی هم جانی و خیانتکار، قهرمان و بابای این چنانی و آن چنانی، قوم و قبیله معینی، خصوصاً درین دوره های اخیر، که توده های عقب مانده و بی خبر از خود را، با کارهای نا کرده و خارق العاده آن آقا قهرمان های افسانوی، باد نموده، و به دنبال سیاست حاکمیت طلبانه و انحصار گرانه خود بکشانند.

چنانچه ما نمونه های بس زیادی از اینگونه قهرمانان و شخصیت های کاذبی داریم که در پروسه تاریخ سازی های قلبی دهه های اخیر، و هویت آفرینی های مورد نیاز قبیله پرستان و هژمونیکهای معامله گر، با کار و تلاش خستگی ناپذیر، و عوامفریبانه دروغبافان، تاریخ انگار، از ناف زمین و ریسمان آسمان آفرینش یافته، و در خدمت سیاستهای عظمت طلبانه دولتی و خود بیش بینانه افتراقی قرار گرفته اند، که عده از آنها در اجتماع و تاریخ وجود خارجی و حقیقی نداشته، و عده دیگری از آنها هم که وجود حقیقی دارند، چنان بی سر مایه و فقیر در رابطه با عملکرد های دوران حیات خود اند که هیچ بویی از قهرمانی در زندگی ایشان به چشم نمیخورد! چه بسا که در میان ایشان هستند عده هم که عملکرد های دوره های حیات ایشان، مایه ننگ و نفرین ملت و مردم ماست ، تا چه رسد به قهرمانی و حماسه آفرینی که عظمت طلب های پر مدعا خواهان نمایش آنها در وجود ایشان اند!!!

ارواح آزاد مردان را شاد و فضای میهنم را عاری از غبار بی عدالتی ها آرزو میکنم .

رویکرد ها:

- جلد های اول و دوم افغانستان در مسیر تاریخ ، از میر غلام محمد غبار
- جنبش مشروطیت از عبدالحی حبیبی
- تاریخ میمنه از کاظم امینی
- تاریخ افغانستان در پنج قرن اخیر از صدیق فرهنگ
- زندگی نامه غلام محمد میمنگی از پروفیسور عنایت الله شہرانی
- یاد داشت های شخصی از خاطرات صاحب نظران میمنه
- سراج التواریخ اثر ماندگار ملا فیض محمد کاتب هزاره
- تاریخ احمد شاهی اثر منظوم از منشی محمود الحسینی
- تاریخ توہرکستان اثر مختار ابوکر وترجمہ میرزا شیر محمد